

می کند، و این حقیقت را لمس می کند که هر گروه از آنان انسان را به مذهب خویش دعوت کرده و از مخالفت با آن می ترسند، با اینگونه اختلافها ناچار بر انسان ترس مستولی گشته، و در فکر چاره می افتند، زیرا عقل فطری انسان را وادار به فرار از ضرر می کند، در این راستا جهت فرار از ضرر با يك تحلیل عقلی یکی از چهار راه را انتخاب می کند:

(الف) - از همه پیروی کند.

(ب) - از همه دوری گزیند.

(ج) - از برخی که بر اساس تعقل و اندیشه است پیروی کند.

(د) - پیروی کند از روی تقلید.

اما پیروی از همه محال است، بدیهی است مردم در انجام دادن و ندادن افعال خویش اختلاف فاحش دارند. و اگر همه را رها کند خوف درونی او از بین نمیرود، و اگر از برخی مذاهب بر پایه تقلید پیروی کند باز ترس او از آنچه در بعضی مذاهب هست و وی انجام نداده همچنان باقی است، زیرا این احتمال می رود که فعلی را که انجام نداده حق، و عملی که از روی تقلید انجام داده باطل باشد، بنابراین این باقی نمی ماند جز امر سوم، یعنی پیروی بر اساس تعقل و اندیشه، تا با آن بتواند حق را از باطل تشخیص دهد (۱).

نقل (وحی) نیز در آنچه گفته شد همراه است، قرآن کریم در مواردی تقلیدهای کورکورانه را مورد نکوهش قرار داده است.

در نتیجه «عقل و وحی» همگام به اندیشیدن و تأمل در ادیان و مذاهب حکم می کنند.

گاربرد عقل

در

کلام

علی زمانی

عقلی که در کلام بکار گرفته می شود عبارتست از «حقیقت علمیه ای که از بدیهی ترین بدیهیات مایه گرفته و در چهار چوب قضایای یقینیه در قالب اشکال منطقی بصورت دلیل و برهان، همگام با وحی وسیله ای در راستای ایفای معارف اسلامی گردد».

دانشمندان این فن قبل از هر چیز یکی از مسائل علم کلام را «وجوب نظر» یا بررسی و تحلیل عقلی - اعم از عقل نظری و عملی - قرار داده اند. این بررسی به شناخت معارف اسلام - اعم از حکمت نظری و عملی - از قبیل توحید، عدل، حسن و قبح عقلی، نبوت، امامت، معاد، و... منجر میشود.

در تحلیل عقلی است که بین حق و باطل فرق گذاشته می شود، زیرا هر عاقلی که در بین هوشمندان پرورش یافته باشد اختلافهای مردم رابه خوبی درك

همین روش گردید: «ای پیامبر، با حکمت (علم و دانش و منطق و استدلال) و اندرز نیکو بسوی پروردگارت دعوت کن، و با آنان بطریقی که نیکوتر است استدلال و مناظره بعمل آور» ﴿ادع الی سبیل ربك بالحكمة و الموعظة الحسنة و جادلهم بالتی هی احسن﴾ (نحل، ۱۲۵) يك مطلب به فراخور حال مخاطب گاهی با روش «استدلال و برهان» بیان می شود، و زمانی از راه «موعظه نیکو» مورد پژوهش قرار می گیرد، و احياناً از راه «مجادله احسن» پیرامون آن بحث بعمل می آید.

زیر بنای استدلالهای عقلی در کلام شیعه:

خردمندان منطق می گویند: هر استدلال عقلی باید به اصل و ریشه «بدیهی ترین بدیهیات» (= اول الاوائل) برگردد. مفاد این اصل چنین است «بین نفی و اثبات واسطه ای وجود ندارد» در این زمینه به موارد ذیل توجه کنید:

الف) - ابو علی سینا (۴۱۶ - ۳۵۹ هـ. ش) در اثبات قضیه فوق و دفاع از حریم آن می گوید: «و اول کل الاقاول الصادقة الذی یتهی الیه کل شیء فی التحلیل حتی انه یكون مقولا بالقوة او بالفعل من کل شیء یتبین او یتبین به کما یتناه فی کتاب البرهان هو انه لا واسطة بین الايجاب و السلب، و هذه الخاصة لیست من عوارض شیء الا من عوارض موجود بما هو موجود لعمومه فی کل موجود» (۳) (یعنی ریشه جمیع گفتارهای صادق که هر چیزی در تحلیل، به آن ریشه منتهی می شود، حتی آن ریشه در هر مطلب یا مقدمه مطلبی در گفتار یا بالفعل موجود است یا بالقوه، همان طوری که ما در کتاب «برهان» بیان کردیم، آن ریشه این است که «واسطه ای بین ایجاب و سلب نیست» [بدیهی ترین بدیهیات]، و

تاریخچه بکار گیری عقل در کلام:

تاریخ، این حقیقت را بازگو می کند که همه پیامبران در زمینه اصول و فروع دین با قوم خود محاورات و احتجاجات کلامی داشته اند. قرآن مجید از نقطه نظر بررسی تاریخی عقیدتی - درباره حضرت نوح - علیه السلام - می فرماید: «باز قوم نوح گفتند: ای نوح تو با ما جدال و گفتگوی بسیار کردی» ﴿قالوا یا نوح قد جادلتنا فاکثر جدالنا﴾ (هود، ۳۲). و درباره حضرت ابراهیم - علیه السلام - می فرماید: «آیا ندیدی (و آگاهی نداری) از کسیکه با ابراهیم - علیه السلام - در باره پروردگارش محاجه و گفتگو کرد» ﴿الم تر الی الذی حاج ابراهیم فی ربه﴾ (بقره، ۲۵۸)، ابراهیم - علیه السلام - در این بحث کلامی که بر محور توحید ربوبی دور می زد در استدلال عقلی خود از مقدمات یقینی استفاده کرد و گفت: «پروردگار من زنده می کند و می میراند، و هر کس زنده کرد و میراند او خداست» در نتیجه پروردگار من خداست.

نمرود در این برهان مغالطه کرد و گفت: «من نیز به چنین امری قادرم».

ابراهیم - علیه السلام - چون دید وجه بیان مغالطه بر مردم آن زمان سود بخش نیست فوراً برهان عقلی دیگری باز بر پایه شکل اول منطق بکار گرفت و گفت: «پروردگار خورشید را از مشرق به مغرب (بنابر مشهود ظاهری) می آورد، و هر کس چنین کند او خداست. تو آن را از مغرب به مشرق آور» (۲).

نمرود در مقابل این برهان عقلی عاجز شد.

باری این برنامه در بین پیامبران همچنان تا زمان پیامبر اسلام ﷺ ادامه داشت، وی نیز مأمور به پیروی از

الطبیعه (متا فیزیک) آشنا ساخت، و پس از همه اینها باید الهیات را فرا گرفت، و شروع به این علوم غامض و پیچیده بر بیشتر مردم حرام است، زیرا جز افراد اندکی اهلیت درک این مطالب را ندارند (۴).

(ج) - علامه طباطبائی (۱۴۰۲ - ۱۳۲۱ هـ.ق) قضیه «نفی واسطه بین ضرورت و امتناع» (بدیهی ترین بدیهیات) را از طریق قیاس خلف ثابت می کند، بگفته وی: منطقی های قدیم گویند: «علم» همان «یقین» است، و غیر از یقین هر چه باشد «ظن» است، و در این مطلب حق با آنان است، زیرا تعریف «علم» اگر به معنای حقیقی کلمه در نظر گرفته شود فقط بر اعتقادی صادق می آید که تصدیق به جانب موافق با تصدیق به «امتناع» جانب مخالف همراه باشد، و اگر «امتناع» همراه قضیه نباشد، جانب مخالف «ممکن» می شود نه «ممتنع» که این خلاف فرض است. و در جانب موافق نیز «امکان» در ضرورت» نسبت راه پیدا می کند و حال آنکه فرض این بوده که جانب موافق «ضروری» است نه «ممکن» و باز این خلاف فرض است.

بر این پایه «علم» عبارتست از اعتقاد به ضرورت جانب موافق و امتناع جانب مخالف، و این همان «یقین» است.

این قضیه (عدم واسطه بین ایجاب و سلب) را بطریق «قیاس استثنائی» نیز می توان اثبات کرد بدینگونه: «هر چیزی برای خود ثبوت دارد» این بدیهیه اولیه یا خود صادق است، یا نقیض آن، لکن قضیه صادق است، پس نقیض آن کاذب است (۵).

ائمه طاهرین ما که خود رئیس عاقلان بودند در استدلالهای خود قضیه مزبور را همچون شمشیری بکار می گرفتند، و در بحثهای کلامی از آن بهره می جستند،

این ویژگی از عوارض موجود از آن جهت که موجود است می باشد زیرا وجود است که شامل هر موجودی می شود).

ب - صدر المتألهین (۱۰۵۰ - ۹۸۰ هـ.ق) عقیده دارد که تصورات اولیه مانند وجود عام، شئیت، حصول و امثال اینها را نمی توان با تعریف بدست آورد. زیرا اینها خود از همه چیز اعرفند، و همچنین است تصدیقات اولیه مانند این قضیه: «اثبات و نفی جمع نمی شوند» چون که «دور» لازم می آید، و سایر قضایای بدیهیه و نظریه بر این قضیه متفرع می باشند، قضیه مزبور را در باب علم تصدیقی «بدیهی ترین بدیهیات» (اول الاوائل) گویند، از اینرو صاحب نظران و حکیمان معتقدند هر که در این قضیه نزاع داشته باشد بخاطر امور زیر است:

(۱) یا نمی تواند اجزاء این قضیه را تصور کند.

(۲) یا عناد می ورزد.

(۳) یا قیاسهای صحیح و غیر صحیح نزد او برابرند

و قوه ترجیح برتر را ندارد.

بنابر این اگر از قسم اول باشد، باید اجزاء قضیه را به او تفهیم کرد. و اگر از قسم دوم باشد (یعنی عناد می ورزد) باید او را کتک زد و سوزانید، و به او گفت: زدن و نزدن و سوزاندن و نسوزاندن برابر است (یکی است). بلکه می گویم: علاج این قسم کار حکیم نیست، بلکه کار پزشک است، زیرا انسان وقتی عناد ورزد نه بدینجهت است که نقصانی در خلقت دارد، بلکه این شخص بیمار است و باید او را معالجه کرد.

و اگر از قسم سوم باشد باید اشکالات او را حل کرد، و به او دستور داد تا هندسه و ریاضیات مطالعه کند، و بعد از فراگیری ریاضی بتدریج او را با ماوراء

در این رابطه امام صادق - علیه السلام - در نشستی که پیرامون بحثی کلامی با زندیقی داشت پس از آنکه حق تعالی را اثبات کرد زندیق گفت:

«وقتی شما وجود خدا را ثابت کردید در حقیقت خدا را تحدید کرده اید» امام فرمود: تحدید نکردم، بلکه او را ثابت کردم، زیرا بین اثبات و نفی چیزی بعنوان واسطه وجود ندارد» (اذ لم یکن بین الاثبات و النفی منزلة) (۶) .

آنچه را امام صادق - علیه السلام - در يك جمله کوتاه بیان فرمود و زندیق با عقل فطری خویش دریافت همان چیزی است که دانشمندان منطق ابراز می دارند که:

۱- بین اثبات و نفی واسطه ای وجود ندارد.

۲- نفی و اثبات در یکجا جمع نمی شوند، و هر دو از يك جا مرتفع نخواهند گشت.

۳- هر دو صادق نمی آیند، و هر دو کاذب نمی گردند.

و اینک نمونه ای دیگر: حضرت رضا - علیه السلام -

- به سلیمان مروزی (متکلم مشهور خراسان) که با آن

حضرت بحث کلامی داشت فرمود: «اگر چیزی ازلی و قدیم نباشد حادث است، و اگر حادث نباشد ازلی است» (فان الشیء اذا لم یکن ازلیاً کان محدثاً، و اذا لم یکن محدثاً کان ازلیاً) (۷)، یعنی نمی شود چیزی هم ازلی باشد هم حادث، زیرا جمع بین نقیضین لازم می آید، و نمی شود هر دو نباشند زیرا که ارتفاع نقیضین پیش خواهد آمد، و این هر دو محال است.

ادامه دارد

✽ باورستی ها

(۱) ر-ک- الذخیره - تألیف الشریف المرتضی علم الهدی، ص ۱۷۸، و تنزیه المعارف لابی الصلاح الحللی، ص ۳۳.

(۲) المیزان، ج ۱، ص ۳۵۱.

(۳) الهیات شفاء، مقاله ۱، فصل ۸.

(۴) اسفار، ج ۳، مرحله ۱۰، فصل ۲۸.

(۵) حاشیه اسفار، ج ۳ طرف ۳، فصل ۳، و مرحله

۱۰، فصل ۲۸.

(۶ و ۷) توحید صدوق باب ۳۶، حدیث ۱.